

بحث پیرامون شاهنامه فردوسی



## آذرگشسپ

AZAR GUŠASP

(۱)

کلمه آذرگشسپ که در پهلوی بصورت *Atur Gushnasp* استعمال میشده و بعداً بصورت آذرگشسب نیز بکار رفته است کلمه‌ای است مرکب از آتور بمعنی آذر و آتش و گشسپ که خود ترکیب شده است از «گشن» بمعنی نرو «اسپ» بمعنی فرس و اسب و معنی آن «آتش اسب‌نر» میباشد<sup>۱</sup>. آذرگشسب نام یکی از سه آتشکده مهم عهد ساسانی است<sup>۲</sup> و در شیز آذربایجان واقع بوده و بشاهان و جنگجویان اختصاص داشته است.<sup>۳</sup> در دیباچه کتاب هفتم دینکورت زرتشت نامه بند ۳۹ ایجاد این آتشگاه به کیخسرو نسبت داده شده است و شاهنامه فردوسی نیز کیخسرو را برپاکننده این آتشکده میداند و در وصف کیخسرو می‌گوید:

فرازنده جوشن و زین اسب

فروزنده فرخ آذر گشسب

(جلد پنجم ۳۸۲/۲۴۷۸)

و داستان پدید آمدن این آتش چنین است که: «چون کیخسرو به نزدیک دژ بهمن رسید برنامه‌ای ستایش و درود خداوند نگاشته آنرا به نیزه بلندی بست و بگیو گفت یزدانرا یادکن و این نامه را بدیوار دژ نه. وقتی که این نامه بدیوار دژ نهاده شد خروشی از دشت و

\* آقای دکتر منصور دستگار استاد دانشکده ادبیات دانشگاه پهلوی شیراز. از محققان

معاصر.

کوهسار برخاست ، جهان تیره و تار شد ، قهرمانان جایی را نمیدیدند، کیخسرو اسب سیاه خود را برانگیخته به یاران گفت که دژ را تیر باران کنند، گروهی از دیوان قلعه هلاک شدند»<sup>۴</sup>

وز آن پس یکی روشنی بردمید  
شد آن تیرگی سربسر ناپدید  
و بدین ترتیب :

در آنجا که آن روشنی بردمید  
بفرمود خسرو بدان جایگاه  
درازا و پهنای او ده کمند  
ز بیرون چونیم از تک تازی اسب  
نشستند گرد اندرش مؤبدان  
شد آن تیرگی سربسر ناپدید  
یکی گنبدی تا به ابر سیاه  
بگرد اندرش طائفهای بلند  
بر آورد و بنهاد آذرگشسب  
ستاره شناسان و هم بخردان

اما برخی این آتش را بگشتاسب نسبت داده‌اند و محل آنرا نیز بلخ دانسته‌اند<sup>۵</sup> و نظامی نیز در اسکندرنامه همین عقیده را آورده و گفته است :

بهار دلفروز در بلخ بود  
کزو تازه گلرا دهن تلخ بود  
زده موبدش نعل زرین براسب  
شده نام آن خانه آذرگشسب

اما نظامی نیز مانند دقیقی طوسی معبد نو بهار بلخ را با آتشکده آذرگشسب اشتباه کرده است. مؤلف تاریخ سیستان نیز از قول ابوالمؤید در کتاب گرشاسب آورده است که<sup>۶</sup> : «چون کیخسرو به آذربادگان رفت ورستم دستان باوی . و آن تاریکی و پتیاره دیوان بفرایزد تعالی بدید که آذرگشسب پیداکشت و روشنائی بر گوش اسب او بود ...»

در شاهنامه کلمه آذرگشسب در ۵۵ مورد بطور صریح بکار رفته است وOLF نیز از ۶۶ مورد استعمال این کلمه در شاهنامه‌های مورد تحقیق خود نشان میدهد<sup>۷</sup> . البته این نام علاوه بر آنکه بر آتشگاه معروفی نهاده شده است در ایران پیش از اسلام رواج فراوان داشته و بصورت‌های آذرشسب و آذرگشسب نیز برای نامیدن اشخاص بکار میرفته است و نام موبد یکی از توابع شهر سلوکیه در زمان یزدگرد اول ، نام مرزبان ارمنستان ، نام سپهسالار ایران در زمان فیروز و بالاخره نام یکی از سرداران خسرو پرویز بوده است. (رک به فرهنگ شاهنامه شفق صفحه ۵).

فردوسی علاوه بر آنکه از ظهور این آتش یاد میکند از اعتقادات دینی و نیایش‌هایی که در این آتشگاه انجام میگرفت نیز سخن میگوید در شاهنامه بارها پادشاهانی چون کیخسرو برسم شکرگزاری از پیروزیهای یزدانی خویش به آتشکده آذرگشسب روی می‌آورند :

بدوگفت ماهم چنین بادواسپ  
بتازیم تا خان آذر گشسب  
نشستد چون باد هر دو براسب  
دمان تا درخان آذر گشسب

\*

چو گنجور کیخسرو آمد زرسب  
ببخشید گنجی به آذرگشسب

و پهلو انانی چون گودرز در هنگامه دلگیریها و نومیدی هایشان به آتشکده آذر گشسب  
میشتابند :

بر اندیشه شد سوی آتشکده چنان چون بود مردم دلشده  
نخستین بر آتش نیایش گرفت جهان آفرین راستایش گرفت  
و یکی از لطائف سخن فردوسی درباره کیخسرو آن است که زبان ایرانیان می شود  
و چون کیخسرو قصد انقطاع از جهان میکند از قول آنان وی را مطمئن میسازد که آتشکده آذر -  
گشسب پیوسته روشن و مورد علاقه ایرانیان خواهد ماند:

همه خاک باشیم اسب ترا پرستنده آذر گشسب ترا  
انوشیروان در هنگام جنگ با قیصر روم ، خسرو پرویز بگناه بیمناکی از پدر و پیش  
از جنگ با بهرام چوبین با آتشکده آذر گشسب می رود و عبادت میکند و رسم نثار بجای می آورد  
و چون پیروز میشود ارمغان های فراوان با آتشگاه میبخشد و فردوسی این همه را نیک مینماید:  
هدیه بخشی به آتشگاه :

چو گنجور کیخسرو آمد ز رسب بیخشید گنجی با آذر گشسب  
همی دون گله هر چه داری ز اسب ببر سوی گنجور آذر گشسب

\*

اگر کام دل یا بم این تاج و اسب بیارم دمان پیش آذر گشسب  
و چون نذر بر آورده میشود :  
زیزدان چو شاه آرزوهای یافت ز دریا سوی خان آذر شنافت  
برای توبه و عذر خواهی نیز پیاده با آتشگاه میروند و چون آتشگاه ظاهر میشود از اسب  
پیاده میشوند و اسب را بداخل نمیرند :

پیاده بماند سوارش ز اسب بیوزش رود نزد آذر گشسب  
چو چشمش بر آمد به آذر گشسب پیاده از او دور بگذاشت اسب

و در پیش آتش تعظیم میکنند :  
زمانی به نخجیر تازیم و اسب زمانی دوان پیش آذر گشسب

ز لشکر گه آمد به آذر گشسب بگنبد نگه کرد و بگذاشت اسب  
و یکی از سوگندهای سخت، قسم خوردن با آتشکده آذر گشسب است:

به گاه و به تاج و بخور شید و ماه با آذر گشسب و با آذر پناه

\*

دگر پیش آذر گشسب این سران بیایند و سوگندهای گران

\*

یکی سخت سوگند خواهم بماه با آذر گشسب و به تخت و کلاه

\*

بآذرگشسب و بخورشید و ماه  
و از راههای دوربزیارت آن میشتابند :

به پیمودم این بوم ایران بر اسپ  
بدوگفت ماهمچنین بردواسپ  
نشستند با باژ هر دو بر اسپ  
هر آنکس که بود از نو آذر رسپ  
نشست آن زمان شاه و لشکر بر اسپ  
به آذرگشسب آمدم با سپاه

بجان و سر نامبردار شاه

از این مرز تا خان آذرگشسب  
بنازیم تا خان آذرگشسب  
دوان تا سوی خان آذرگشسب  
بیامد به ایوان آذرگشسب  
بیامد سوی خان آذرگشسب  
دوان پیش باز آمدم کینه خواه

کلمه آذرگشسب در شاهنامه معمولاً بصورت الگوئی تکراری برای قافیه اسب بکار  
می رود و معمولاً در آخر مصرع دوم قرار میگیرد :

بهر سو که قارن بر افکند اسب  
ولی گاهی نیز در پایان مصرع اول قرار میگیرد :

سپهد چنین گفت کاذرگشسب  
بند نامورتر ز جنگی زرسب  
گاهی نیز بندرت در آغاز مصرع اول یا دوم قرار میگیرد :

به آذرگشسب و بخورشید و ماه  
یکی سخت سوگند خواهد بماه  
به جان و سر نامبردار شاه  
به آذرگشسب و به تخت و کلاه

این کلمه در شاهنامه معمولاً تنها و بدون اضافه شدن به وصفی خاص استعمال میشود ولی  
گاهی مقید به صفتی چون رخشنده و فرخ است :

هر آنکس که بود او ز تخم زرسب  
نشستند گردان و رستم بر اسپ  
پرستنده فرخ آذرگشسب  
بگردار رخشنده آذرگشسب

فردوسی از این کلمه گاهی بعنوان يك قيد تشبیه استفاده میکند و خصوصیت اصلی این  
تشبیه فروزندگی آذرگشسب است :

ز پاکیزه جان فرود و زرسب  
همی رفت هر مهتری باد و اسب  
همی برفروزم چو آذرگشسب  
فروزنده برسان آذرگشسب

علاوه بر این در استعمالات دیگر، لفظی برای تصویر نمودن و بیان سرعت و حرکت،  
آمدن سریع، جنبش و جوشش و تیراندازی از این کلمه استفاده میشود :

به رهام داد آن گرانمایه اسب  
چو رستم بدیدش برانگیخت اسب  
برای جوشیدن :  
بجوشید برسان آذرگشسب  
بیاده بیامد چو آذرگشسب  
بیامد بر وی، چو آذرگشسب

برای رفتن :	از آن دست چنگش برانگیخت اسب
همی رفت بر سان آذر گشسب	برای تیر انداختن :
بنداخت تیری چو آذر گشسب	کمان را بزه کرد و از باد اسب
نشست از بر زین چو آذر گشسب	برای نشستن بر اسب:
	گرازه هم آنگه به پیشش بر اسب
	برای آمدن :
بر آمد بکردار آذر گشسب	تو گفتی که گرگ است یا پیل مست
	برای تافتن :
همی تافت آهن چو آذر گشسب	بهر سو که قارون برانگیخت اسب
	برای گسیل کردن:
ابا خواسته همچو آذر گشسب	وزان پس کسی کرد بانو گشسب
	برای تاختن :
پس اندرش بیژن چو آذر گشسب	چنین تا در دژ همی تاخت اسب
همی تاخت بر سان آذر گشسب	بگفت این و از جای بر کند اسب
	وزمانی نیز آذر گشسب مظهر سوزندگی و قهر و غلبه است :
منم گفتم در رزم آذر گشسب	چو بشنید رستم برانگیخت اسب
علاوه بر اینها در شاهنامه به نام پهلوانان نیک و بدی نیز برخورد می کنیم که اگر چه در	
برخی نسخ بصورت ایزد گشسپ و امثال آن آمده است ولی بهر حال در متن نسخه مورد	
مراجعه ما <sup>۸</sup> آذر گشسپ است نظیر :	
چو آشفته شد هر مز و بردمید	چو آشفته شد هر مز و بردمید
چو آذر گشسپ و دگر شیر ذیل	چو آذر گشسپ و دگر شیر ذیل

۱. رك به حواشی برهان قاطع تصحیح مرحوم دکتر محمد معین صفحه ۲۷.
۲. دو آتشکده دیگر عبارت بوده از آذر برزین مهر و آذر فرنیع بنا به تقریرات استاد مینوی آتشکده چهارمی نیز وجود داشت بنام آتش ماه گسنسب .
۳. رك به مزدیسنا و ادب فارسی صفحه ۳۰۹.
۴. رك به صفحه ۳۱۲ مزدیسنا و ادب فارسی.
۵. برهان قاطع صفحه ۲۷ تصحیح دکتر معین.
۶. صفحه ۳۵ - ۳۷ تاریخ سیستان.
۷. صفحه ۶ فرهنگ ولف چاپ ۱۹۶۵ آلمان.
۸. شاهنامه چاپ مسکو جلد ۱ تا ۹.